شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال هفدهم
۲۶ مهر ۱۴۰۴
۲۵ ربیع‌الثانی ۱۴۴۷
شماره ۴۶۰۳

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
● صاحب امتیاز شهرداری مشهد
● مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
● سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
● نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
● روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
● شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا	۴۰ %	۹ ↓	۲۲ ↑
صبح	۱۷	ظهر	۲۲
عصر	۱۷	شب	۱۴

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر	۰۴:۱۷	نیمه شب شرعی	۰۵:۴۱
غروب آفتاب	۱۱:۱۷	اذان صبح فردا	۱۶:۵۲
اذان مغرب	۱۷:۱۰	طلوع آفتاب فردا	۲۲:۳۴

کارتون شهر

محمدعلی رجبی

۷۰ درصد افراد بعد از قطع داروهای لاغری دوباره چاق می‌شوند.

منبع: شهرآرا

شوخی بی‌شوخی

بی‌مزگی میوه‌ها از کجا آب می‌خورد؟!

مهدی محمدی

خواهشمندیم یک لحظه همه مشکلات و غصه‌های ریزودرشت اقتصادی و غیراقتصادی را فراموش کنید. مشکلی بسیار بزرگ‌تر و حیاتی‌تر پیش آمده است که اگر بگوییم، شاخ در می‌آورید. اگر هم خدای نکرده مشکل قلبی دارید یا فشار خونتان بالاست یا احیانا از دیدن واقعیت‌ها دلتان می‌گیرد، لطفا همین جا متوقف شوید و ادامه را نخوانید؛ مسئولیت آن با خودتان است.

نایب‌رئیس محترم اتحادیه محصولات کشاورزی، اظهار کرده است: اگر قطعی آب و برق ادامه پیدا کند، میوه‌ها دوباره رنگ و مزه خود را از دست می‌دهند و در صادرات به مشکل می‌خوریم.

اکنون عمق فاجعه را می‌بینید؟ ممکن است میوه‌هایی که با هزار امید و آرزو از اینجا به آن‌سوی آب ارسال می‌شود، دیگر آن رنگ و لعاب و مزه همیشگی را نداشته باشند و آن‌ور آب نشین‌ها، آن‌ها را نپسندند. آیا این فاجعه نیست؟

البته در این میان مسئله‌ای بسیار جزئی و کاملا قابل چشم‌پوشی نیز وجود دارد: مردم داخل. در واقع، کیفیت میوه‌ای که ما در اینجا می‌خوریم، راستش را بخواهید، برای برخی از مسئولان چندان مهم و در اولویت نیست. مهم این است که هر میوه‌ای، با هر رنگ و لعاب و هر مزه‌ای که دارد، همین‌قدر که قیمتش با جیب‌های پاره‌پوره ما هم‌خوانی داشته باشد، اجازه ورود به جامیوه‌ای یخچال خانه ما را پیدا می‌کند. انگار همین که اسمش میوه باشد، کافی است و جای شکر دارد.

حتی اگر کارت ما هم خالیِ خالی باشد، اشکالی ندارد؛ دل ما که خالی نمی‌شود، نه؟ صبر می‌کنیم تا فصل بهار برسد و درختان توت با سخاوت تمام هرچه در چنته دارند آشکار کنند. آنگاه ما نیز با اشتیاق به بالای درختان می‌رویم و آنچه را طبیعت مهربان برای ما آشکار می‌کند شکار می‌کنیم و بدون توجه به سه‌گانه پشه و شته و مورچه که در حال قدم‌زدن روی توت هستند، از آن لذت می‌بریم.

همچنین پیشنهاد می‌شود در اولین فرصت کارگروه ویژه‌ای با عنوان «ستاد احیای طعم و رنگ میوه برای آن‌سوی مرزها» تشکیل شود و تمام آب و برق موجود کشور، بدون هیچ چون‌وچرایی، فقط و فقط به باغ‌هایی اختصاص یابد که محصولاتشان قرار است پاسپورت بگیرند. سپس، اگر اندکی از آب و برق باقی‌مانده بود، صرف باغ‌هایی شود که محصولاتشان صادر نمی‌شود و برای مصرف داخلی است. نگران ما هم نباشید؛ ما تا این اندازه قانع هستیم که هرچه جلویمان بگذارند، باکمال میل، میل کنیم و اعتراض هم نکنیم. ما در اینجا همان میوه‌های رنگ‌پریده و بی‌مزه را که ویژایشان جور نشد و نتوانستند راهی خارج شوند وارد معده خود می‌کنیم. بالاخره رسم مهمان‌نوازی و ادب ایجاب می‌کند که بهترین‌ها برای مهمان باشد، حتی اگر مهمان هزاران کیلومتر آن‌سوتر زندگی کند و ما حتی نام او و نام کشورش را هم ندانیم!

حدیث

حضرت فاطمه(س):
خداوند عدالت را برای آرامش دل‌ها واجب کرد.

کتاب من لایحضره الفقیه، جلد ۳ صفحه ۵۶۸ حدیث ۴۹۴۰

سروستان

مردی به زلالیِ آب!

یادی از سردار شهید نورعلی شوشتری هم‌زمان با سالروز شهادتش

غلامرضا بنی اسدی| سردار شهید نورعلی شوشتری، در همان لباس رزم هم اهل زندگی بود. اصلا رزمِ این جماعت هم برای حراست از سلامتِ زندگی مردمان وطن بود. شخصیتش هم مثل سیمایش صمیمی و ساده بود. می‌کوشید تا زندگی را برای مردم ساده کند. حتی در پیچ‌وخم‌هایی که اخم را بر برخی چهره‌ها می‌نشاند، باز او لبخند به لب داشت. من اگر بخواهم او را در طبیعت به چیزی مانند کنم، آب را پیش خواهم آورد. آبِ زلالِ زلال. آبی که هم روایت زندگی است و هم عامل حیات. سردار شوشتری چنین بود. چه وقتی جنوب تا غرب کشور را که جبهه نام گرفته بود، قدم به قدم می‌رفت و چه بعد جنگ که حکایت جهاد را به ادبیات صلح و صلاح روایت می‌کرد. سیستان‌وبلوچستان با ذره‌ذره خاک خود گواهی می‌دهد که نورعلی به دنبال روشنایی زندگی برای همه بود. تفنگ اگر به دست می‌گرفت هم، دقیقا برای حراست از زندگی زن و مرد بلوچ بود. او می‌خواست آبادی در این خاک غریب، مثل الفبا بشود بستر رشد. می‌خواست با همدلی، مهربانی را به پهنه این قطعه قیمتی ایران، توسعه دهد. او و یار همراهش، سردار رجب محمدزاده که مهربانی‌هایش، در جنگ و بعد جنگ زبانزد بود، می‌خواستند غربت را که غبار شده بود بر چهره نجیب هم‌وطنان، به مهر بزدایند. غباری که تروریست‌ها هرازگاهی برمی‌افشاندند تا شادابی را از روی خاک و صاحبان خداباور خاک بربایند. قوم‌الظالمینی که می‌دانستند در فرو نشستن غبار و آفتابی شدن روزگار، شب‌بافی‌شان نه‌تنها خریدار ندارد که مردم به هیچ خواهند گرفتشان. آن‌ها جنایت را زیست می‌کردند. لبخند کودک بلوچ را بیش از همه تفنگ‌های دست سربازان، دشمن می‌داشتند. آرامش پیران سفیدموی، دلشان را سیاه می‌کرد. آمدن آبادانی و رقم خوردن توسعه را رفتن خود و برهم خوردن آرزوهای خود تعبیر می‌کردند. می‌خواستند، شوشتری را که نماد وحدت شده بود با بزرگان بلوچ که بزرگی را در شکوه همدلی مؤمنانه برای منطقه معنا می‌کردند، یکجا از میان بردارند تا خود را در میانه حوادث بر سفره آرزوهای خود بنشانند. می‌پنداشتند بی مسیحِ بلوچستان می‌توانند مردم را پای کار یهودا بکشانند. آن انفجار اگرچه شوشتری را، محمدزاده را، بزرگان قوم را، فرزندان وطن را از ما گرفت، اما آن‌ها را در هیئتِ نامیرای شهید به ما بازگرداند. شهید هم شهد در کام مردم می‌کند و هم کامِ دشمنان مردم را به تلخی ابدی می‌کشاند. به همین خاطر است که تروریست‌ها هرگز کام شیرین ندارند.

باری، گفتم شهید شوشتری را باید به آب مثال زد. خبرها هم انگار می‌خواهند این تصویر در ذهن ثبت شود چون امتداد جنایتکارانی که آن انفجار را به وجود آوردند، امروز هم با حمله مسلحانه به خودرو مهندسان پروژه انتقال آب چابهار در زاهدان این خودرو را به آتش کشیدند؛ پروژه‌ای که قرار بود با کمک این مهندسان به دویست روستای استان سیستان‌وبلوچستان آب‌رسانی کند. واقعیت این است که حمله مسلحانه این گروهک تروریستی به خودرو مأموران خدمت‌رسانی به مردم، به معنای کشیدن سلاح به روی مردم، ممانعت از خدمت‌رسانی و ناامن‌سازی منطقه برای دیگرگروه‌های خدمت‌رسان و در نهایت به معنای دشمنی این گروهک تروریستی با هم‌وطنان بلوچ است. اما.... اینجا را نخوانده‌اند که امتدادِ راهِ شوشتری تا آب‌رسانی و کلان‌تر از آن، آبادانی ادامه خواهد داشت.

برای مطالعه مطلبی درباره سردار شهید نورعلی شوشتری که در قالب «اول‌شخص» در همین صفحه منتشر شده است کد را اسکن کنید.

حکایت

آورده‌اند کی درآن وقت کی شیخ قدس‌ا... روحه العزیز بنشابور بود استاد امام بوالقسم قشیری را پیغام فرستاد کی می‌شنوم کی تو در اوقاف تصرف می‌کنی. جواب داد: کی اوقاف در دست ماست نه در دل ما. شیخ باز جواب داد: کی ما را دست شما چون دل شما می‌باید.

اسرارالتوحید/ محمدبن منور

دست و دل را یکی باید

اول شخص

او صدای توسعه روستا بود

یادی از دکتر سیدحسن مطیعی لنگرودی، استاد جغرافیای مقیم مشهد هم‌زمان با سالروز درگذشتش

مریم شیعه| نقشه ایران روی پرده است و خطوط خشک هم‌دما مثل رد زخم روی تن کشور افتاده‌اند. با گچ، مسیر بادهای صدوبیست‌روزه را مشخص می‌کند. بعد در حاشیه کویر، نقطه‌ای را علامت می‌زند و می‌گوید «توسعه اگر نقشه اجتماعی نداشته باشد، مثل قنات بی‌مادر خشک می‌شود.» و به منابع آبی که نیست و خشک شد و برای همیشه تمام، اشاره می‌کند. روایتش از جغرافیای انسانی، قصه‌گویی صرف نیست. او سال‌هاست که با داده‌ها و تجربه‌های متنوع سروکار دارد، آن‌ها را به هم گره می‌زند تا به یک سؤال اساسی پاسخ دهد «برای ایران چه باید کرد؟». برای کشوری که سال‌هاست با تغییر کاربری اراضی دست‌وپنجه نرم می‌کند. کشاورزانش با بازارهای ادواری سروکار دارند و پیوند میان شهر و روستا هیچ‌وقت به‌طور متوازن رخ نداده و ضربه نهایی بر پیکره این وضعیت، خشک‌سالی و عدم‌تاب‌آوری معیشت جمعیت روستایی است. طرح‌های انتزاعی و از بالا به پایین، فاصله زیادی با زندگی حقیقی مردم روستا دارند که او سال‌هاست تلاش می‌کند از این فاصله کم کند. برای نشستن طرح، روی زمین و در میان تجربه زیسته آدم‌ها، به شناختی دقیق‌تر از اقلیم و انسان نیاز است که برای دستیابی به آن، باید به گفت‌وگو پرداخت. اصالتا اهل گیلان است و ساکن مشهد، او در انتخاب میدان پژوهشی، بارها و بارها به خطه مادری‌اش مراجعه می‌کند. روی بازارهای هفتگی گیلان که گردشگری خرد را جان می‌دهند یا اسکان پس از وقوع سیل که اگر مشارکتی نباشد، کپرهای جدید کنار ویرانه قدیم می‌رویاند، مطالعه می‌کند. کارگاه‌های روش‌شناسی بسیاری را اداره می‌کند و از نمونه‌گیری، میدان، مصاحبه عمیق و آمار درست حرف می‌زند. او اصرار دارد میان اقلیم و اقتصاد، پیوندی روشن ترسیم شود؛ امری که امروز بیش از همیشه جای خالی‌اش احساس می‌شود.

وقتی بارش کم می‌شود، فقط کشاورزی نیست که زمین‌گیر می‌شود، مدرسه و درمانگاه و بازار هم از ریتم می‌افتند. او پژوهش در روستا را صرفا نوستالژی نمی‌بیند، آن را زیست سیاست امروز ایران می‌خواند.

به وسعت ایران

نامش در فهرست استادان جغرافیای انسانی ایران می‌درخشد. فرزند لنگرود است. بزرگ‌شده محله «درب مسجد» و پشت نیمکت‌های دبستان و دبیرستان داریوش. سپاهی دانش در روستاهای بوکان بود. از همان‌جا هم بوی خاک کلاس‌های روستایی را به یاد سپرد. بعدها در تهران و در دانشگاه ملی ایران که امروز با نام دانشگاه شهید بهشتی می‌شناسیم، کارشناسی جغرافیای انسانی می‌خواند. سه سال در لنگرود تدریس می‌کند و به هوای ادامه تحصیل، از مرزهای کشور می‌گذرد. با خانواده راهی فرانسه می‌شود و در دانشگاه «کان»، کارشناسی ارشد می‌گیرد. وقتی در سال ۱۳۶۱ دکتری «زندگی روستایی و جوامع ناحیه‌ای» را هم اخذ می‌کند، به ایران که برمی‌گردد. از میان همه شهرها، مشهد را انتخاب می‌کند. سال‌ها استادیار گروه جغرافیای دانشگاه فردوسی و در ادامه، مدیر گروه و معاون پژوهشی دانشگاه می‌شود. در سال ۱۳۸۲ از مشهد به تهران می‌رود و جذب گروه جغرافیای دانشگاه تهران می‌شود. سال‌ها در میان شهرهای مختلف ایران جابه‌جا می‌شود تا مسائل و مشکلات را ببیند و با بیانی آکادمیک از آن‌ها بنویسد. برای مدتی در کانادا زندگی می‌کند و به مطالعه اقتصاد خرد روستایی خراسان و ایالت کبک در این کشور، می‌پردازد. او برای آموختن سیاست‌های روستایی، هیچ‌گاه دست از تلاش و علم‌آموزی نمی‌کشد. کلاس درس را میدان مشترک روش و واقعیت در نظر می‌گیرد. نظریه‌های توسعه روستایی، اقتصاد روستا، جمعیت و گردشگری تدریس می‌کند، نشریه‌ها را مدیریت می‌کند و به دانشجو توصیه می‌کند به زبان خارجی و نرم‌افزار مسلط شود.

تشنه آب و امید

دکتر سید حسن مطیعی لنگرودی در کارنامه‌اش ۱۴ جلد کتاب دانشگاهی، بیش از ۱۸۰ مقاله علمی- پژوهشی و راهنمایی ۲۳۰ پایان‌نامه و رساله به جای گذاشت. از میان کتاب‌هایش هنوز هم «دیدگاه‌ها و نظریه‌های توسعه روستایی»، «توسعه و کشاورزی پایدار»، «توسعه و صنعتی‌سازی روستا» و «سرزمین و مردم لنگرود» به‌عنوان منابع درسی و مرجع دست‌به‌دست می‌شود. سردبیر نشریه «پژوهش‌های جغرافیای انسانی» بود و با نشریات روستایی، همراهی می‌کرد. دکتر مطیعی لنگرودی سال‌ها مدیریت علمی برنامه‌ریزی روستایی را در دانشگاه تهران بر عهده داشت. او مهر ۱۴۰۱ و در سن ۷۵ سالگی از دنیا رفت و جامعه علمی کشور در سوگ نظریه‌پرداز توسعه روستایی خود فرو رفت. بدون دانشگاه زنده و پویا، بدون حضور حلقه‌ای از استادان، دانشجویان و مجلات علمی و میدان‌های گوناگون، آرمان «توسعه» به شعار تقلیل پیدا می‌کند. سیاست عمومی وقتی مؤثر می‌شود که از دل پژوهش‌های دقیق، داده‌های محلی و مشارکت ذی‌نفعان بیرون بیاید؛ همان چیزی که او بیش از همه در کتاب‌ها و مقاله‌ها و پست‌های مدیریتی تمرین کرد. توسعه ایران بدون تکیه بر جامعه علمی دانشگاهی ممکن نیست و برنامه‌های کلان و اجرایی، تنها با به‌کارگیری دانش این قشر ممکن است. روستاهای ایران امروز، در میانه بحرانی پیچیده ایستاده‌اند و خشک‌سالی‌های پی‌درپی، فرسایش خاک، افت آب‌های زیرزمینی و مهاجرت روستاییان زنجیره‌ای ساخته‌است که هر حلقه‌اش دیگری را تنگ‌تر می‌کند. دانش توسعه روستایی در میان انبوهی از بی‌برنامگی، سیاست‌های مقطعی و بی‌اعتمادی مردم به طرح‌های از بالا به پایین می‌تواند تنها میانجی شرایط امروز کشور باشد. روستاهای ایران هم‌زمان تشنه آب و امیدند.